



وضعیت کنونی نظم بین‌المللی: روندهای آینده و پیامد آن برای جمهوری اسلامی ایران



دکتر رشید رکابیان* - دکتر حسین دلاور**

This is an open access article under the CC BY license (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

نظم بین‌المللی هرگز از ثبات و استمرار برخوردار نبوده و در طول تاریخ روابط بین‌الملل همواره در معرض دگرگونی بوده است که مهم‌ترین تغییر آن در اواخر قرن بیستم صورت گرفت. متأثر از این تغییر، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که دانش پژوهان را به نظریه پردازی و اداشته، مباحثه در مورد نوع نظم بین‌المللی و چشم‌انداز آتی آن بوده است. مسلماً در این مسیر پیامدهایی نیز متوجه کشورهای نظیر ایران در عرصه بین‌الملل نیز خواهد بود. بر این اساس نویسنده هدف مقاله را در بررسی و تبیین سه محور «تصویر وضع موجود از نظم بین‌الملل»، «روندهای آینده» و «تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران» خلاصه می‌کند. لذا سؤال اصلی مقاله از این قرار است که چه تصویری از وضعیت کنونی نظم بین‌الملل و چشم‌انداز آتی آن حاکم است و چه پیامدهایی برای ایران دارد؟ روش بررسی پژوهش توصیفی-تحلیلی هست و نتیجه‌گیری کلی نشان می‌دهد که وضعیت توزیع قدرت بعد از فروپاشی شوروی به صورت تک‌قطبی درآمده است؛ این وضعیت اکنون نیز تداوم یافته است؛ اما روندها نشان می‌دهند که چین آمریکا را دنبال می‌کند و آن را به رقابت می‌کشد. در نتیجه نظام بین‌الملل از وضعیت موجود خارج و به دوره استقرار نظم بین‌المللی جدید حرکت خواهد کرد؛ در خصوص تأثیر این وضعیت بر کشورهای نظیر ایران نیز بر ضرورت پیوند استراتژیک با یکی از قدرت‌های بزرگ تأکید می‌شود.

کلیدواژگان

نظم تک‌قطبی، نظم دوقطبی، آمریکا، چین، ایران.

* نویسنده مسئول، دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله بروجردی / ایمیل: ra.recabian@abru.ac.ir

** دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس.

مقدمه

یکی از دغدغه‌های مهم دانش‌پژوهان سیاست بین‌الملل که با رویکرد سیستمی به تحلیل می‌پردازند، موضوع نظم بین‌المللی است. پدیده نظم در عرصه نظام بین‌الملل ثمره مؤلفه توزیع قدرت بوده است. از این رو، تعیین قطبیت در یک نظام، اساسی‌ترین شیوه شناسایی نوع نظم بین‌المللی است.

تعیین قطبیت مهم است زیرا امکان پیش‌بینی و درک را افزایش می‌دهد. در حالی که اکثر محققان حوزه سیاست بین‌الملل اذعان دارند که قطبیت مهم است، هیچ اتفاق نظری در میان آن‌ها در مورد قطبیت دوران پس از جنگ سرد وجود نداشته است. برخی واقع‌گرایان در دهه ۱۹۹۰ با استناد به مفروضات خود بر اساس نظریه موازنه قدرت، استدلال کردند که «چندقطبی در برابر چشمان ما در حال توسعه است». بسیاری از محققین دیگر در پی نشان دادن وضعیت کاملاً تک‌قطبی نظم بین‌الملل بوده‌اند.^۱ با این وجود، از زمان بحران مالی سال ۲۰۰۷، برخی مطالعات استدلال کردند که تک‌قطبی ایالات متحده روبه‌زوال است.^۲ از این رو بسیاری از دانشگاهیان و سیاست‌گذاران بر این باورند که نظم بین‌الملل کنونی در حال چندقطبی شدن است و به دنبال توسعه داده‌های هستند تا این استدلال را حفظ کنند که لحظه تک‌قطبی به پایان رسیده است.^۳ با این حال، طرفداران تک‌قطبی با این ادعا که تک‌قطبی پایان یافته موافق نیستند.^۴

بنابراین، اینکه نظم بین‌المللی تک‌قطبی پس از جنگ سرد پایدار بوده است یا به چندقطبی تبدیل شده و یا خواهد شد در حال حاضر مورد بحث است. در واقع در اینکه نظم بین‌الملل بعد از فروپاشی شوروی دچار تحول ساختاری شده است، جای شک و شبهه‌ای وجود ندارد. اما آنچه موضوع جدال و بحث در دوره نوین باقی‌مانده است؛ وضعیت کنونی نظم به‌مثابه توزیع توانمندی‌ها و چشم‌انداز آتی آن هست.

بدین ترتیب، تبیین این تحولات و طرح روشنگرترین وضعیت پیرامون وضعیت کنونی نظم بین‌المللی و چشم‌انداز تغییر آن، کانون بحث این مقاله است. در این چارچوب، در صورتی که بخواهیم وضعیت‌های مذکور را درک کنیم، ابتدا می‌بایست نوع نظم بین‌المللی بعد از فروپاشی شوروی و وضعیت فعلی آن را مورد بررسی قرار دهیم. در مرحله بعد، برای بررسی ساختار قدرت در دهه‌های آینده، چگونگی توزیع قدرت میان بازیگران قدرتمند را تحلیل کنیم. برای این منظور،

۱. والش (۲۰۱۳)، لیان (۲۰۰۶)

۲. کراتهامر (۲۰۰۲/۳)؛ واریسکو (۲۰۱۳)

۳. زکریا (۲۰۰۸)؛ بوزان (۲۰۰۹)

۴. لیان (۲۰۱۲)

۵. بکلی (۲۰۱۸)

پرسش کلی که مدنظر این پژوهش قرار می‌گیرد از این قرار است که چه تصویری از وضعیت موجود نظم بین‌الملل به‌مثابه توزیع توانمندی‌ها، حاکم است؟ با توجه به روندهای توزیع قدرت در نظم بین‌الملل آیا می‌توان در آینده‌ای نزدیک ساختاری متفاوت را در نظر گرفت؟ و ساختار مذکور چه مختصات و پیامدی به‌خصوص برای دولت‌های نظیر ایران دارد؟ هدف این پژوهش بررسی سه محور «تصویر وضع موجود از نظم بین‌الملل»، «آینده نظم» و «تأثیر آن بر ایران» است. فرضیه نویسنده این است که وضعیت موجود تک‌قطبی است و ایالات متحده همچنان قدرت برتر نظم بین‌الملل هست؛ اما روندهای سیاست بین‌الملل نشان می‌دهند که در دهه‌های آینده، نظم بین‌الملل از وضعیت موجود خارج و به دوره‌ی استقرار نظم بین‌المللی جدید به رهبری آمریکا و چین حرکت خواهد کرد؛ این نظم جدید، تقریباً هر جنبه‌ای از سیاست بین‌الملل، به‌ویژه روابط اتحادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ که در خصوص تأثیر این وضعیت بر کشورهای نظیر ایران نیز بر ضرورت پیوند استراتژیک با قدرت‌های بزرگ از جمله چین تأکید می‌شود.

روش بررسی این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و شیوه گردآوری اطلاعات مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و اسنادی است.

۱- پیشینه موضوع

نعیمی و دیگران در مقاله‌ای با عنوان «سناریو نگاری نظم آینده بین‌الملل در سال‌های منتهی به ۲۰۳۰ میلادی» استدلال می‌کنند که با عنایت به رشد فزاینده چین، در کنار رویکرد تهاجمی روسیه و ملی‌گرایی اتحادیه اروپا، در پایان دهه سوم قرن بیست‌ویک ما شاهد تغییراتی در نظم بین‌الملل خواهیم بود و نظام حاکم از شکل کنونی خود به سوی یک نظام تک - چندقطبی با محوریت آمریکا و چند کانون تأثیرگذار تغییر مسیر خواهد داد (نعیمی و دیگران، ۱۳۹۸)؛ (Naeimi et all, 2019) تونسنجودر کتابی با عنوان «بازگشت دوقطبی در سیاست جهانی» با به چالش کشیدن خرد متعارف چندقطبی در حال ظهور، به‌طور قانع‌کننده‌ای نشان می‌دهد که ظهور چین در حال حاضر آغازگر دوره جدیدی از دوقطبی بوده است و نظریه ساختاری والتز را برای بررسی دوقطبی جدید در چارچوب ژئوپلیتیک که او آن را «رنالیسم ژئوساختاری» می‌نامد، گسترش می‌دهد، (Tunsjø, 2018) بکلی‌در کتابی با عنوان «بی‌رقیب؛ چرا آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت باقی می‌ماند» استدلال می‌کند که ایالات متحده دارای مزایای منحصربه‌فردی نسبت به سایر کشورها است که اگر عاقلانه از آن‌ها استفاده شود، این امکان را به آن می‌دهد تا در طول این قرن تنها ابرقدرت جهان باقی بماند (Beckley, 2018). امیدی و رشید در مقاله‌ای با عنوان «جابه‌جایی قدرت‌های بزرگ تا سال ۲۰۲۵ و

1. Tunsjø

2. Beckley

پیامدهای سیاسی - امنیتی آن برای ایران» به پیش بینی قدرت کشورها در قالب شاخص‌هایی تا سال ۲۰۲۵ می‌پردازند، سپس چهار کشور مورد بررسی (آمریکا، چین، روسیه و هند) با همدیگر مقایسه شده و نتایج حاصل از آن تحلیل می‌گردد، در انتها، آینده‌ی روابط ایران با قدرت‌های مذکور بررسی خواهد شد (امیدی و رشید، ۱۳۹۴)؛ (Omidy & Rashid, 2015).

آثار مطرح شده حاوی تحلیل‌های مفیدی هستند و برخی نتایج تحقیق حاضر نیز با موارد مذکور همپوشانی دارد، با این حال مقاله حاضر با توجه به بررسی جامع و پرداختن به سه محور وضعیت کنونی نظم، آینده آن و تأثیر آن بر ایران در قالب یک پژوهش و نتایج آن در زمینه‌های مزبور از آثار مطرح شده متفاوت می‌گردد.

۲- چارچوب مفهومی: مفهوم شناسی نظم بین‌المللی و تغییر نظم

نظم بین‌المللی به صورت‌های گوناگونی تعریف شده است: گاهی نظم بین‌المللی مترادف با نظام بین‌الملل تلقی می‌گردد. از این رو به صورت مجموعه‌ای از فعالیت‌ها که ویژگی شاخص رفتار متقابل دولت‌هاست، تعریف می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۷: ۱۵۵)؛ (Dehghani.Firouzabadi, 2018: 155) در برخی دیگر به عنوان رفتار الگومند مورد تأکید است. از این رو هلدلی بول نظم را این گونه تعریف می‌کند: «الگویی که به نتیجه خاصی منتهی می‌شود، ترتیبی از زندگی اجتماعی به گونه‌ای که اهداف یا ارزش‌های خاصی را ترویج می‌کند» (Feng & He, 2017: ۲۸). از منظر جان مرشایمر^۲ «نظم مجموعه سازمان یافته‌ای از نهادهای بین‌المللی است که به مدیریت تعاملات بین کشورهای عضو کمک می‌کند» (Mersheimer, 2019: 9).

هنری کیسینجر در تعریف خود از نظم بین‌المللی آن را با دو جزء تعریف می‌کند: «اولین جزء مجموعه‌ای از قواعد پذیرفته شده مشترک است (که حدود عمل مجاز را تعریف می‌کند) و دومی توازن قواست که با اعمال محدودیت (جایی که قوانین شکست می‌خورند) مانع از غلبه یک واحد سیاسی بر سایر دولت‌ها می‌شود» (He, 2018: 2-3). جان ایکنبری نیز نظم نهادی را نظمی می‌داند که از طریق قواعد مورد توافق، نهادها و اقتدار رسمی - نهادی، اعمال قدرت را محدود می‌کند (Ikenberry, 2006: 57-63).

با تاسی از این تعاریف مطرح شده به طور کلی نظم بین‌المللی را می‌توان نظام سیاسی‌ای دانست که کم‌وبیش بازتاب‌دهنده منافع دولت یا دولت‌های برتر است. چنین نظمی به دو حوزه تقسیم

¹. Hadley Bull

². John Mersheimer

³. John Ikenberry

می‌شود: نظم ساختاری و نظم نهادی. اولی به ساختار توزیع قدرت اشاره دارد که عمدتاً با اندازه-گیری توزیع قدرت در میان واحدها نشان داده می‌شود. مورد دوم در قالب نهادهای بین‌المللی عملیاتی می‌شود که عمدتاً در لایه‌های مختلفی از جمله اقتصادی، سیاسی و هنجاری نشان داده می‌شود.

با عنایت به این تعریف، می‌توان برخی شاخص‌ها را نیز برای تغییر نظم در نظر گرفت. نظم ساختاری معمولاً با توزیع مجدد قدرت بین دولت‌های اصلی و نظم نهادی با تغییرات در نهادهای بین‌المللی مختل می‌شود. با این حال باید ذکر کرد که تغییر قدرت غالباً مقدم بر تغییر نهادی است. طبیعتاً از دیدی واقع‌گرایانه تحول در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ به‌عنوان بازیگران اصلی اهمیت اساسی دارد؛ چرا که چنین تحولی است که می‌تواند تغییر در توزیع قدرت را به همراه داشته باشد. عمده‌ترین عوامل در این زمینه، شامل حداقل یکی از این دو پویایی است: تا آنجا که یک ابرقدرت یا قدرت بزرگ تنزل یابد، یا حتی محو شود؛ و در مقابل ممکن است تعداد یا برخی از قدرت‌های نوظهور قابلیت‌های قدرت بزرگ کسب کنند و تبدیل به قطب‌های عمده نظام شوند (Dawood, 2013: 14; He, 2018: 3).

بازیگران «حافظ وضع موجود» رضایت خود را از توزیع کنونی قابلیت‌ها و ماهیت نظم بین‌المللی ابراز می‌کنند. «جهت‌گیری‌های اصلاح‌طلبانه»^۳ تمایل به تغییر شرایط نظم و رضایت از توزیع توانمندی‌های موجود دارند. «موقعیت‌گراها»^۴ شرایط نظم فعلی را تا حدی می‌پذیرند، اما مایل‌اند شاهد تغییری در بعد توزیع قابلیت‌ها باشند. «بازیگران انقلابی»^۵ نمونه آرمانی تجدیدنظرطلبان دوگانه هستند. آن‌ها می‌خواهند هم توزیع قابلیت‌ها و هم نظم گسترده‌تر را بازتعریف کنند (Cooley et al, 2019). در مجموع، استفاده از این معیارها و تعاریف، اندازه‌گیری و سنجش نظم، تحولات نظم و سطح نارضایتی یک دولت از نظم بین‌المللی یا بخشی از آن را نسبتاً ساده می‌کند.

۳- تاریخچه: ظهور و سقوط نظم بین‌الملل

هیچ نظم بین‌المللی برای همیشه با دوام نبوده است. همان‌طور که اشاره شد دو عاملی که نظم حاکم را توضیح می‌دهند، یعنی توزیع قدرت و نهادهای بین‌المللی، سقوط نظم‌های بین‌المللی و نیز نوع نظامی که جایگزین آن‌ها می‌شود را توضیح می‌دهد. در این زمینه غالباً تغییر توزیع قدرت مقدم

¹. Institutional order

². Status-quo

³. Reformist orientations

⁴. Positionalist

⁵. Revolutionary

است. نحوه توزیع قابلیت‌ها به ما می‌گوید که چه نوع نظم بین‌المللی در یک‌زمان معین وجود دارد. برای مثال، در یک نظم چندقطبی، سه یا چند قدرت بزرگ وجود دارند که توانایی هایشان تقریباً برابر است. در یک نظم دوقطبی، دو ابرقدرت وجود دارند که توانایی‌های آن‌ها از هر کشور دیگری در نظام بیشتر است. در یک نظم تک‌قطبی، یک ابرقدرت بدون ابهام از هر دولت دیگری قدرتمندتر است (Wohlforth, 1999). بنابراین، تعیین قطبیت و به عبارتی بررسی تعداد و کیفیت قدرت‌های موجود در یک نظام، اساسی‌ترین شیوه شناسایی نوع نظم بین‌المللی در زمان‌های معین بوده است.

نظم بین‌الملل، حداقل از زمان تحولات دولت-ملت‌ها از زمان صلح ۱۶۴۸ و استفالیای تا جنگ جهانی دوم چندقطبی بود و در نیمه دوم قرن بیستم، دوقطبی شد. تغییر از چندقطبی به دوقطبی در دوره پس از جنگ جهانی دوم باعث شد که قدرت‌های بزرگ سنتی مانند فرانسه و بریتانیا جایگاه برتر خود را از دست دادند (Reynolds, 2001: 36). با کاهش قدرت بریتانیا و فرانسه در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن، قدرت‌های اروپایی تسلط خود را بر مستعمرات از دست دادند (Kennedy, 1989: 359). ابرقدرت‌های جدید از فرصت استفاده کردند و پس از جنگ جهانی دوم برای پر کردن خلأ قدرت و به دست آوردن نفوذ در بسیاری از دولت‌های جدید که در حال ظهور بودند، به رقابت پرداختند.

افول شوروی آخرین نمونه چنین تحولاتی است. به صورتی که نظم دوقطبی که شکل شاخص آن، غالب بودن دو بازیگر مهم آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود از میان رفت. با این حال، هیچ اتفاق نظری در میان آن‌ها در مورد قطبیت دوران پس از جنگ سرد وجود نداشته است. برخی واقع‌گرایان در دهه ۱۹۹۰ با استناد به مفروضات خود بر اساس نظریه موازنه قدرت، استدلال کردند که «چندقطبی در برابر چشمان ما در حال ظهور است» (Wallsh, 2013; Mearsheimer, 1990). برخی همچون باری بوزان و آلی ویور نیز در صدد تبیین ساختار قطب‌بندی ۱+۴ بودند. این ساختار، نشانگر وجود یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ (چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه) است (بوزان و ویور، ۱۴۰۰)؛ (Buzan & Waever, 2021). این نظام به‌زعم هانتینگتون «یک دنیای «تک-چندقطبی» است. او این‌تر را مطرح کرده بود که سیاست‌های جهانی از نظم دوقطبی عصر جنگ سرد عبور کرده و اکنون قبل از آن که به‌واقع وارد دوران چندقطبی شود، فعلاً در عصر «تک-چندقطبی» است. در این

۱. به عنوان مثال، انحلال پیمان ورشو را می‌توان علت و پیامد کاهش قدرت اتحاد جماهیر شوروی در پایان جنگ سرد دانست.

۲. Barry Buzan & Ole Waever

۳. Samuel Huntington

دوران آمریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست، بلکه شماری دیگر از قدرت‌های بزرگ وجود دارد که آمریکا در حل و فصل مسائل جهانی ناگزیر از جلب مشارکت آن‌ها است (Huntington, 1999). در مقایسه با این فرض‌ها و نظریه‌ها، کسانی چون لین (۱۹۹۳)، ولفورث (۱۹۹۹) و کراتهامر (۱۹۹۰) معتقد بودند که تک‌قطبی شکل ساختار بین‌المللی پس از جنگ سرد را مشخص می‌کند و ایالات متحده تنها ابرقدرت باقی‌مانده است (Krauthammer, 2002-2003) & (Varisco, 2013). به‌واقع، فروپاشی شوروی اساساً توزیع قدرت در این نظام را تغییر داد و در نتیجه نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد از دوقطبی به تک‌قطبی تغییر کرد و از آنجایی که نهادهای برتون وودز به رهبری ایالات متحده تغییری نکردند، انتقال نظم پس از جنگ سرد ماهیت جزئی داشت.

۴- تبیین وضعیت نظم بین‌الملل و پیامد آن برای ایران

اکنون نظام بین‌الملل با نوعی ابهام در تبیین سامان نظم روبرو هست. این ابهام موجد سناریوسازی‌ها و دیدگاه‌های متعددی در راه تبیین نظم موجود، روندهای آینده جهان و تشریح پیامدهای آن شده است. بر این اساس تبیین وضعیت‌های مذکور مورد بررسی واقع می‌شود.

۴-۱- تصویر موجود از نظم بین‌الملل: نظم تک‌قطبی

از وضعیت تک‌قطبی تعبیرهای مختلفی صورت گرفته که البته بن‌مایه همه آن‌ها مشترک است. اعتقاد عده‌ای بر این قرار است که «تک‌قطبی نظامی است که در آن سهم یک دولت از منابع سیستم نسبت به دولت‌های دیگر به صورت نامتوازن است» (Gautam, 2014: 35). ولفورث نیز اظهار می‌دارد که «وضعیت تک‌قطبی ساختاری است که در آن قابلیت‌های یک دولت به حدی زیاد است که مقابله و توازن در برابر آن امکان‌پذیر نیست» (César & Agnol, 2018: 500). این نشان‌دهنده این واقعیت است که قطب‌ها در مقیاس مطلق تعریف نمی‌شوند، بلکه نسبت به یکدیگر و سایر دولت‌ها تعریف می‌شود. بر این اساس، برای تعیین قطبیت، باید توزیع توانایی‌ها را مورد بررسی قرارداد و دولتی را تعیین کرد که سهم آن از منابع کل به‌وضوح آن را در جایگاهی متناسب با آن قرار می‌دهد (Ikenberry et al., 2009: 5).

در دو دهه بعد از فروپاشی شوروی، ایالات متحده با هر معیار از توانمندی‌ها برتر بود. برای مثال تقریباً یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی جهانی (۱۳,۲۴۵ میلیارد دلار) و نزدیک به ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی در میان کشورهای چوَن-ژاپن، روسیه، فرانسه، بریتانیا، آلمان و چین - را به خود

¹. Layne

². Wohlforth

³. Krauthammer

⁴. Absolute scale

اختصاص داده بود. توانایی‌های عظیم نظامی آن تقریباً ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی آن را نشان می‌داد و نیمی از هزینه‌های نظامی جهان (۵۲۸ میلیارد دلار- ۴۶ درصد) را به خود اختصاص داده بود. همچنین هزینه‌های نظامی آن در مورد تحقیق و توسعه (۷۵ میلیارد دلار) نیز بیش از مجموع دیگر کشورهای جهان بود.

از این رو، در هر شاخص که این معیارهای مذکور نشان می‌دهد، توزیع قدرت در جهان یک ساختار سلسله مراتبی را تشکیل می‌داد که ایالات متحده در سطح بالای این ساختار بود. این تمرکز بالقوه نظامی و اقتصادی در ایالات متحده محیط بین‌المللی بعد از جنگ سرد را از پیشینیان خود در چهار قرن گذشته متمایز کرد و جهان پساجنگ سرد را وارد مرحله تک قطبی کرد. این وضعیت تک قطبی گذرا و موقتی نبود و پتانسیل ماندگاری برای چندین دهه را داشته است.

برای مثال، در سال ۲۰۲۰، ایالات متحده همچنان سهم عمده‌ای از GDP جهانی و هزینه‌های نظامی را در میان قدرت‌های دیگر به خود اختصاص داده است (جدول ۲ و ۱) و در تحقیق و توسعه نظامی که ممکن است بهترین مقیاس سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت را داشته باشد ایالات متحده برتری چشمگیری نسبت به کشورهای دیگر برای خود به ارمغان آورده است (جدول ۲).

کشور	تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری (تربلیون دلار)	درصد تولید ناخالص داخلی میان کشورهای مذکور به قیمت جاری	درصد تولید ناخالص داخلی از جهان
ایالات متحده آمریکا	20,89	40.66	24.6
چین	14,72	27.65	17.3
روسیه	1,48	2.8	1.8
آلمان	3,84	7.47	4.5
فرانسه	2,63	5.1	3.1
انگلیس	2,76	5.37	3.2
ژاپن	5,05	9.83	5.9

جدول ۱: ساختار قدرت (شاخص‌های اقتصادی) آمریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، ژاپن (۲۰۲۰)

Table 1: Power structure (economic indicators) of the United States, China, Russia, Germany, France, England, and Japan (2020)

Source: World Bank, National Accounts Data (2020). at:

<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=CN-IW>

کشور	هزینه‌های دفاعی (میلیارد دلار)	درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان	درصد هزینه‌های دفاعی از تولید ناخالص داخلی	هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی (میلیارد دلار)
ایالات متحده آمریکا	778	39	3.7	78,094
چین	252	13	1.7	-
روسیه	61	3.1	4.3	-
آلمان	52,8	2.6	1.4	973.9
فرانسه	52,7	2.6	2.1	1,117
انگلیس	59	3	2.2	2,355
ژاپن	49	2.5	1	1,063

جدول ۲: ساختار قدرت (هزینه‌های دفاعی) آمریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، ژاپن^۱ (۲۰۲۰)

Table 2: Power structure (defense expenditures) of the United States, China, Russia, Germany, France, England, Japan (2020)

Source: World Bank National Accounts Data (2020). at:

<https://data.worldbank.org/indicator/MS.MIL.XPND.CD?locations=CN-1W>; OECD, at:

<http://fas.org/sgp/crs/natsec/R45441>; SIPRI Fact Sheet May 2018: Trends in world military expenditure, 2017 at

<https://reliefweb.int/.../world/sipri-fact-sheet-may-2018-trends-world-military-expendi>.

شایان ذکر است، این مطالب به معنای نبود فراز و نشیب در طی این دهه‌ها نیست. اما در هر صورت، نظم بین‌المللی بعد از جنگ سرد تاکنون بر تسلط ایالات متحده، بر اساس ساختار قدرت به‌ویژه نظامی و نهادهای برتون وودز از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تکیه دارد.

۲-۴- چشم‌انداز تغییر نظم بین‌الملل: بازگشت نظم دوقطبی

این بخش چشم‌انداز تغییرات در نظم بین‌الملل (نظم ساختاری) را در دهه‌های آینده بررسی می‌کند. نظم ساختاری معمولاً با توزیع مجدد قدرت بین دولت‌های اصلی مختل می‌شود. تغییرات در قطبیت نظام بین‌الملل به‌جای ناگهانی، تکاملی است. از آنجایی که تغییرات در قطبیت تأثیرات قابل توجهی بر سیاست بین‌الملل دارد، مهم است که ما شاخص‌هایی داشته باشیم که به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم آیا تغییر قطبی در حال انجام است یا نه و اگر چنین است، این فرآیند چقدر پیشرفته است.

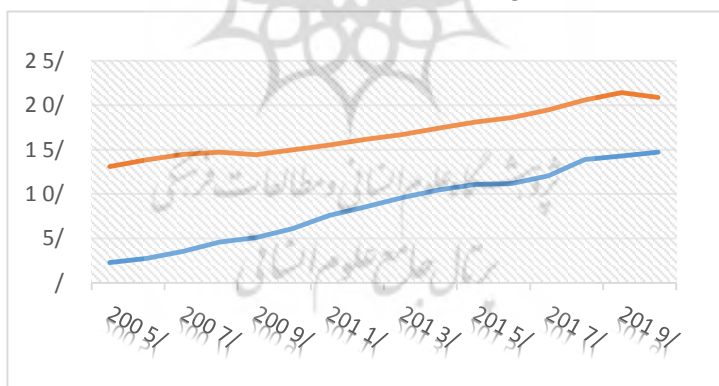
همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد تغییرات در توزیع قدرت اغلب به‌طور مستقیم با تغییر وضعیت

بین‌المللی دولت‌های در حال ظهور یا دولت‌های مسلط مرتبط است (He, 2018: 3). نتیجه‌گیری

تاکنون این است که یا تک‌قطبی ادامه دارد، یا اینکه نظم بین‌المللی کنونی در حال گذار به چندقطبی است، یا اینکه یک نظم چندقطبی جدید در حال حاضر ظهور کرده است. با این حال، در این مقاله نویسنده استدلال می‌کند که چین، به دلیل توانایی‌هایش، از قدرت بزرگ به موقعیت ابرقدرت حرکت خواهد کرد؛ موقعیت آن به‌عنوان یک ابرقدرت و قطب در یک نظم دوقطبی جدید بر اساس وضعیت آن با توجه به توزیع قابلیت‌ها تعریف می‌شود.

برای این منظور، فرض بر این است که ظهور چین باعث توزیع مجدد قدرت خواهد شد. این کشور توانسته است سهم خود از منابع قدرت جهانی را افزایش دهد و به منصف ظهور برسد. ظهور یک قدرت بزرگ به معنای کاهش اختلاف قدرت آن با دولت برتر جهان است.

برای مثال در دهه ۱۹۹۰، اندازه اقتصاد ایالات متحده تقریباً ۱۵ برابر چین بود؛ اما در سال ۲۰۲۰، حجم اقتصادی آمریکا (۲۰/۸۹ تریلیون دلار) تنها ۱/۴ برابر بزرگ‌تر از چین (۱۴,۷۲ تریلیون دلار) بوده است (World Bank, 2020). انتظار می‌رود که این شکاف در صورت ادامه روند رشد فعلی چین، کمتر شود. در ۲۰ سال بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰، نسبت آمریکا از تولید ناخالص داخلی جهانی از ۳۰ درصد به ۲۴ درصد کاهش یافت. در همان زمان، چین از ۳/۷ درصد به ۱۷ درصد افزایش یافت (World Bank, 2018). اگر این روند برای چند دهه دیگر ادامه یابد، نسبت اقتصاد جهانی که از تولید ناخالص داخلی چین تشکیل شده است، از آمریکا پیشی خواهد گرفت.



شکل ۱: تولید ناخالص داخلی چین و ایالات متحده ۲۰۲۰-۲۰۰۵

Figure 1: GDP of China and the United States, 2005–2020

Source: World Bank National Accounts Data (2020). at:

<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?end=2019&start=1960&view=chart>

هنگامی که هزینه‌های نظامی را نیز بررسی می‌کنیم (ر.ک. جدول ۲)، هرچند بین چین و ایالات متحده فاصله وجود دارد، چین در این سال‌ها سرمایه‌گذاری خود را برای هزینه‌های نظامی افزایش داده است. در سال ۲۰۲۰، هزینه نظامی ایالات متحده ۷۷۸ میلیارد دلار است که ۳۹ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را تشکیل می‌دهد. در مقایسه، هزینه نظامی چین حدود ۲۵۲ میلیارد دلار است که ۱۳ درصد از کل جهان را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، هزینه نظامی ایالات متحده ۳ برابر بیشتر از چین است. این در صورتی است که در دهه ۱۹۹۰ هزینه‌های نظامی آمریکا ۳۲ برابر بیشتر از چین بود. از نظر هزینه نظامی چین در جایگاه دوم بعد از ایالات متحده آمریکا قرار دارد. به لحاظ تعداد نیروی نظامی در جایگاه اول و نیروی هوایی و دریایی در جایگاه سوم جهان قرار دارد (Zhang, 2021). طبق گزارش آکسفور آنالیتیکال توانایی‌های نظامی چین به رشد خود ادامه خواهد داد و هرچند که ارتش چین تا سال ۲۰۳۵ با ارتش ایالات متحده برابری نخواهد کرد، اما برای ایفای نقش مهم در خارج نزدیک کشور توانمند است (Oxford Analytica, 2017: 43).

بنابراین یکی از واقعیت‌های سیاست بین‌الملل این است که چین به‌طور پیوسته در ابعاد مختلف به رشد فزاینده‌ای دست یافته است. نمود بارز این ظهور را نیز می‌توان در رشد اقتصادی، مدرنیزاسیون نظامی^۱، ایجاد ابتکارات راهبردی متنوع و گسترش حوزه‌های نفوذ در مناطق مختلف مشاهده کرد. چنین نمودی چین را مهم‌ترین قدرت نوظهوری ساخته که نظم بین‌الملل را وارد دوره تغییر سیستمیک^۲ به معنای تغییر قطبیت کرده است. دوره تغییر سیستمیک کنونی به این معنا نیست که چین به برابری قدرت با ایالات متحده دست یافته است، بلکه منظور این است که وضعیت بین-المللی آن به سمت یک ابرقدرت و یک قطب در نظم دوقطبی آینده رو به بهبود است.

بدین ترتیب، اگر چین بتواند در راستای تداوم اهداف سه‌گانه خود (کاهش شکاف قدرت برای مقابله با حمله احتمالی دولت برتر، خنثی‌سازی اقدامات آمریکا که مانعی برای ظهور چین است و بهبود ترس بین‌المللی از ظهور چین) برای تضعیف زمینه‌های تحکیم نظم بین‌الملل موفق‌تر عمل کند، امکان یک نظم جهانی دوقطبی به رهبری چین و ایالات متحده آمریکا در آینده (احتمالاً ۲۰۵۰) وجود خواهد داشت. از این رو ظهور چین (به معنای کاهش اختلاف قدرت آن با دولت

^۱. Oxford Analytica

^۲. Military Modernization

^۳. Systemic change

^۴. چین جنبه‌های خاصی از برتری ایالات متحده را تهدیدی علیه منافع امنیتی خود می‌داند و معتقد است که ایالات متحده توانایی‌های لازم برای به چالش کشیدن رشد چین را دارد. در چین پذیرفته شده است که پذیرش کل نظم بین‌المللی موجود، ناگزیر با خطراتی همراه خواهد بود. از همین رو، پاسخ آن‌ها پیشبرد رشد این کشور تا دستیابی به آستانه مطلق امنیتی بوده است. با این حال، رشد قدرت چین برای پاسخ به تهدیدات دولت مسلط با محدودیت‌های ساختاری مواجه بوده است. این واقعیات چین را در وضعیتی قرار می‌دهد که اهداف مذکور را دنبال نماید.

برتر) به احتمال زیاد نظم ساختاری دوران پس از جنگ سرد با محوریت آمریکا را به یک نظم دوقطبی تبدیل خواهد کرد و این نتیجه الگوی رفتاری است که کاهش نابرابری در معیارهای توانایی بین چین و ایالات متحده را فراهم آورده است. ظهور چین محرک اصلی این تغییر است، اما اینکه آیا ظهور چین می‌تواند یا می‌خواهد تغییر نهادی در جهان ایجاد کند هنوز مشخص نیست.

علاوه بر ظهور چین، عامل مهم دیگر در شکل‌دهی به وضعیت دوقطبی، شکاف زیاد توانایی بین سایر کشورهای دیگر با ایالات متحده و چین است. در حال حاضر، توانایی هیچ‌یک از کشورهای دیگر بیش از یک چهارم ایالات متحده یا نیمی از چین نیست. از نظر استن تانسجو «شکاف قدرت بین دو کشور پیشرو امروز، ایالات متحده و چین و قدرت سوم، مشابه شکاف قدرت بین دو ابرقدرت برتر و قدرت‌های بزرگ در سال ۱۹۵۰ است» (Tunsjø, 2018).

بر اساس داده‌ها، امروزه چین سریع‌تر از هر قدرت دیگری در حال رسیدن به ایالات متحده است و هیچ قدرت بزرگ معاصر دیگری نمی‌تواند به امتیاز چین برسد؛ بنابراین، چین موتور اصلی بازتعریف نظم بین‌المللی (نظم ساختاری) خواهد بود و دیگر نامزدهای احتمالی برای این نقش از این توانایی برخوردار نیستند. در سال ۲۰۲۰، تولید ناخالص داخلی چین حدود ده برابر بیشتر از روسیه و تقریباً سه برابر ژاپن، بیش از سه برابر آلمان و بیش از پنج برابر فرانسه و بریتانیا بیشتر بوده است. در حالی که چین یک و نیم برابر از تولید ناخالص داخلی اسمی ایالات متحده کمتر است (worldbank, 2020) (ر.ک. جدول ۲). از این رو بعید است این قدرت‌های دیگر نرخ رشد لازم را برای رسیدن به چین از نظر اقتصادی پیدا کنند و شکاف قدرت اقتصادی احتمالاً به نفع چین بیشتر خواهد شد.

برآورد هزینه‌های نظامی نیز چنین بوده که بودجه روسیه یک چهارم چین بوده و بودجه دفاعی چین تقریباً چهار برابر بریتانیا و فرانسه و تقریباً شش برابر بیشتر از آلمان و ژاپن است. شکاف قدرت بین چین و کشورهای دیگر آن قدر زیاد شده است که استدلال برای گذار به چندقطبی منطقی نیست. شکاف قدرت بین قدرت درجه دوم و سوم اکنون آن قدر زیاد است که منشاء یک نظم دوقطبی جدید را نشان می‌دهد. این به ما امکان می‌دهد تا ورود یک نظم چندقطبی مورد انتظار را دوباره بررسی کنیم. چندقطبی بودن، که در آن سه یا چند قدرت بزرگ تقریباً توانایی‌های مساوی دارند، در وضعیت کنونی و نیز در آینده‌ای قابل پیش‌بینی دیده نمی‌شود. از این رو، در بحث روندهای آینده قطبیت اهمیت شکاف قدرت بین قدرت‌های درجه دوم و سوم در تعیین قطبیت نباید نادیده گرفته شود. این واقعیت مهم را باید در نظر گرفت که اینکه اکنون چندین کشور مهم فضای مانور بیشتری در مقایسه با آنچه در نظم دوقطبی داشتند، دارند بدین معنا نیست که راه برای ایجاد نظم چندقطبی هموار خواهد ساخت. درست است که این کشورها به‌عنوان قدرت‌های نوظهور در برخی زمینه‌ها، به‌خصوص اقتصادی توانمندی‌هایی دارند ولی شکاف توانایی آن‌ها (تولید ناخالص داخلی

و هزینه‌های نظامی) با یکدیگر بسیار زیاد و غیرقابل مقایسه هست. از این رو، هیچ‌گونه قرابتی بین آن‌ها مشاهده نمی‌شود که بتوانند در این رقابت شریک باشند. در مجموع، کاهش شکاف قدرت بین چین و ایالات متحده؛ افزایش شکاف قدرت بین چین و آمریکا با هر قدرت دیگر، دو عاملی است که پایه و اساس استدلال ما در مورد شکل‌گیری نظم بین‌المللی دوقطبی در آینده را شکل می‌دهد و بدین ترتیب امکان تحقق سناریو تداوم تک‌قطبی با محوریت آمریکا و چندقطبی را به صفر می‌رساند.

این وضعیت دوقطبی با جنگ سرد قابل ترکیب نیست. جهان در آینده قابل پیش‌بینی ممکن است شکل دوقطبی به خود بگیرد، اما بدان معنا نخواهد بود که لزوماً بار دیگر وارد حالت جنگ سرد می‌شود. چراکه برای شکل‌گیری جنگ سرد شروطی لازم است. از جمله تسلیحات هسته‌ای، رقابت ایدئولوژیک و نیز ارتباط اقتصادی و اجتماعی بین دو ابرقدرت به صفر برسد. در این میان، اصلی‌ترین مناقشه چین و آمریکا برگرفته از تقابل ایدئولوژیک نیست و این دو کشور ارتباطات گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف دارند (Xuetong, 2019: 88).

بنابراین، در دهه‌های آینده، این دوقطبی بودن در برخی از جنبه‌ها از دوقطبی شوروی و آمریکا در طول جنگ سرد متفاوت خواهد بود: از یک طرف دوقطبی بودن را می‌توان با الگوهای همکاری و رقابت بین دو قدرت برتر تعریف کرد. به‌واقع، دو کشور به‌طور مستمر در رقابت استراتژیک خود به دنبال همکاری خواهند بود. از سوی دیگر، محتویات رقابت استراتژیک چین و آمریکا حوزه‌های وسیعی از جمله بخش‌های اقتصادی، فنی، سیاسی و نظامی را پوشش می‌دهد. شیوه رقابت دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در آن زمان با روش‌های چون جنگ نیابتی بوده که میلیون‌ها نفر نیز از بین رفت؛ اما در آینده، روش چین و آمریکا حمایت اقتصادی و ارائه تضمین‌های امنیتی برای گسترش نفوذ استراتژیک خواهد بود. بنابراین، ایجاد اتحادها ممکن است به استراتژی اجتناب‌ناپذیر رقابت تبدیل شود.

۴-۳- پیامد توزیع در حال تحول قدرت برای ایران

از ویژگی مهم دنیای دوقطبی جدید این خواهد بود که چین با ادامه رشد چشمگیر خود، در رقابت با ایالات متحده قرار می‌گیرد. یکی از نشانه‌های این رقابت نیز شامل نهادها و اتحادیهایی تحت رهبری هر یک از دو کشور خواهد بود که هدف آن‌ها تقویت همکاری میان اعضای خود است؛ بنابراین آنچه در سطح نظام بین‌الملل خواهیم دید، نوعی نظم بین‌المللی مشتمل بر دو قطب عمده است که متکی به موازنه قوای واقع‌گرایانه در قالب شکل‌دهی به بلوک‌بندی‌های قدرت نیز هستند.

امروزه ایالات متحده تعهدات دفاعی را با دهه‌ها کشور در سراسر جهان منعقد کرده است. اکثر این اتحادها ساخته دوران جنگ سرد و جزء اصلی تلاش‌های آن برای جلوگیری از پیشرفت‌های

¹ Proxy War

شوروی بودند. اتحادها به همان اندازه برای ایالات متحده در تلاش برای مهار جاه‌طلبی‌های رو به رشد چین مهم خواهد شد.

دوقطبی ایالات متحده و چین، روابط اتحادی آمریکا در اروپا و آسیا را پیچیده و گاه متناقض می‌سازد. تعدادی از محققان در فضای پسا جنگ سرد استدلال کرده‌اند که اتحاد آتلانتیک برای کاهش چالش‌های امنیتی معاصر، اهمیت کمتری دارد. بعید است که دوقطبی بودن چین و آمریکا به انگیزه برای بازسازی ناتو در تفکر استراتژیک آمریکا و اروپا کمک کند. ادراکات ایالات متحده و اروپا از هزینه‌ها و خطرات ظهور چین، به همان صورتی که در مقابل تهدید شوروی در دوران جنگ سرد بود، تقریباً باهم سازگار نیست (Maher, 2018: 503). با این حال، مرشایمر معتقد است اکثر کشورهای اروپایی، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، احتمالاً بخشی از نظم تحت رهبری ایالات متحده هستند، اگرچه بعید است که نقش نظامی جدی در مهار چین داشته باشند. آن‌ها توانایی پروژه نظامی قابل توجهی را در شرق آسیا ندارند و دلیل کمی برای آن دارند؛ چراکه چین به‌طور مستقیم اروپا را تهدید نمی‌کند (Mearsheimer, 2019: 49).

علاوه بر توجه به متحدان اروپایی خود، ایالات متحده مشارکت‌های اتحادی خود با چندین کشور در آسیا پاسیفیک را نیز تقویت می‌کند (Grossman, 2021; Campbell, 2016; Silove, 2016). با این حال، یک آلترناتیو برای این کشورها این است که با توجه به وابستگی رو به رشد اقتصادی آن‌ها، همسایگان آسیایی خواهان حفظ روابط خوب با بیجینگ باشند و ممکن است تمایلی به جانب‌داری نزدیک با آمریکا نداشته باشند. این دولت‌ها سعی خواهند کرد تا بار مسئولیت توازن چین را به اندازه‌ای که ممکن است به دوش ایالات متحده و همسایگان نشان منتقل کنند.

در رابطه با چین نیز، برخی از تحلیل‌گران، مشارکت استراتژیک چین و روسیه در سیاست بین‌الملل را مطرح کرده‌اند (صفری و دیگران، ۱۴۰۰: ۸۸)؛ (Safari et al., 2021: 88). این دو کشور همواره دارای منافع مشترک در حوزه‌های مختلف هستند. اتحاد نزدیک چین و روسیه چالش بزرگی برای غرب و مخصوصاً برای منافع اروپا خواهد بود. این مسئله همچنین مانع بزرگی برای حل مشکلات و چالش‌هایی است (مانند اهداف هسته‌ای ایران) که غرب به‌طور عمیقی به آن‌ها توجه دارد (Maher, 2018: 506).

از دیگر راه‌های اعمال‌شده از سوی چین، توسعه و تقویت ابتکاراتی می‌شود که هدف آن‌ها تقویت همکاری میان اعضای خود است که در تلاش برای به دست آوردن مزایای مختلف نسبت به نظم رقیب هستند. برای مثال ابتکارات راهبردی از جمله سازمان همکاری شانگهای، بریکس،

¹. Shanghai Cooperation Organization

². BRICS

بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا؛ طرح یک کمربند یک راه آو... نمود بیشتری پیدا می‌کند (Cimek, 2021: 142). این ابتکارات، نه تنها برای کمک به رشد اقتصادی چین، بلکه برای تقویت قدرت نظامی و سیاسی چین در سراسر جهان به کار گرفته می‌شوند.

بر این اساس توزیع در حال تحول قدرت تقریباً هر جنبه‌ای از سیاست بین‌الملل، از جمله روابط اتحادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد که این امر برای کشورهای نظیر ایران متضمن پیامدهایی است. در چنین شرایطی از جمله پیامدهای که می‌توان انتظار آن را داشت محدود شدن دامنه کنشگری چنین بازیگرانی است. در نظم‌های دوقطبی امکان ایفای نقش مستقل از دو بلوک محدود می‌شود. فشارهای سیستمی برای چنین بازیگرانی افزایش خواهد یافت. مخصوصاً برای کشورهایی که از موقعیت ژئوپلیتیکی برخوردارند و به‌عنوان قدرت منطقه‌ای شناخته می‌شوند و یا به لحاظ ایدئولوژیکی به یکی از بلوک‌ها نزدیک یا دور می‌شوند. این کنشگران نسبتاً مستقلاً که وارد بلوک‌بندی‌های موازنه‌ای دو قطب نشوند بیش‌ازپیش وجه‌المصلحه توافقات کلان آن‌ها قرار خواهند گرفت و در نتیجه آسیب‌پذیری آن‌ها زیاد خواهد شد که در نتیجه، توان اثرگذاری آن‌ها بر روندهای بین‌المللی کاهش و از پیشرفت دور خواهند ماند.

برای نمونه ساختار نظام بین‌الملل در دوران انقلاب اسلامی، دوقطبی بود. در این میان، سیاست نه شرقی نه غربی، به‌عنوان یک اصل ثابت در سیاست خارجی ایران پذیرفته شد. مشخصه اصلی این سیاست ضدیت اعتقادی با آمریکا بود؛ اما ایران برای پیشبرد سیاست خارجی خویش از برقراری اتحاد با یکی از ابرقدرت‌ها بهره نبرد. این سیاست مقابله‌گرایی با آمریکا که بدون پشتیبانی ابرقدرت دیگر یعنی شوروی بود، به اقبال چندانی دست نیافت. ایران یکی از تنها مواردی بود که دو ابرقدرت در مورد چگونگی رویارویی با آن در آن دوره به‌گونه‌ای هم‌نظر بودند (امیدی، ۱۳۸۶: ۱۵۵)؛ (Omidy, 2007: 155). به همین نسبت، جدایی ایران از گروه‌بندی‌ها، ممکن نیست، چراکه این جدایی، امنیت ملی را با تهدیدات جدی مواجه خواهد ساخت.

اصولاً روابط ما با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده که مطرح‌ترین قدرت در میان آن‌ها است، مبتنی بر تخصیص است و درعین‌حال با قدرت‌های بزرگ دیگر متحد استراتژیک نیستیم. به‌موازات این امر مفروض نادرستی بر دستگاه سیاست خارجی کشور حاکم شده است با این مضمون که کشور می‌تواند به‌صورت کنشگری مستقل و فارغ از ائتلاف‌های بین‌المللی به حیات خود ادامه دهد. در واقع وزن ترازوی راهبرد موازنه منفی بر عدم موازنه (پیوستن به یک‌قطب برای مقابله با قطب دیگر) بر دستگاه سیاست خارجی ایران سنگینی می‌کند. منتها، صف‌بندی‌های در حال شکل‌گیری نظم بین‌الملل جدید مفروض راهبرد موازنه منفی یا اعتقاد به کنشگری مستقل و

¹. Asian Infrastructure Investment Bank

². One Belt- One Road

³. Negative Balance

فارغ از ائتلاف‌های بین‌المللی از سوی ایران را زیر سؤال خواهد برد و کشورهای این چنین را اساساً به مناطق حائل تبدیل می‌کند. ایران هم به لحاظ نقش منطقه‌ای و هم نوع نگاه ایدئولوژیکی که دارد باید نقش خودش را مشخص کند. به همین نسبت در خصوص تأثیر این وضعیت بر ایران بر ضرورت پیوند استراتژیک با قدرت‌های بزرگ تأکید می‌شود.

در همین رابطه رویکردهای مختلفی در رابطه با جهت‌گیری سیاست خارجی ایران مطرح است. رویکرد اول که از تقویت روابط با چین حمایت می‌کند خود به دو جناح تقسیم می‌شود. جناح اول چین را به‌عنوان یک‌راه نجات اقتصادی حیاتی برای ایران در مواجهه با تحریم‌های بین‌المللی می‌بیند. جناح دوم چین را با اهداف ایران برای بازتعریف نظم ژئوپلیتیک کنونی همدل می‌داند. با این حال، برخی نیز از پیوند قوی‌تر با چین حمایت نمی‌کنند؛ این جناح سوم نسبت به چین بدبین هستند و آن را به‌طور فزاینده‌ای در حال نقض حاکمیت ایران می‌دانند (Green & Roth, 2021). (۸) از دید آن‌ها تعامل با کشورهای شرقی فقط می‌تواند تابعی (نه جایگزینی) از رویکرد اصلی ایران به سیاست خارجی ایران نسبت به غرب تلقی شود.

اصولاً، از زمان فروپاشی شوروی تا حال حاضر ایران همواره با جامعه بین‌المللی و به‌ویژه قدرت‌های غربی در ستیز بوده و ایران به‌عنوان کشوری تجدیدنظرطلب با ناعادلانه فرض کردن نظم موجود، به‌طور ضمنی و صریح به مخالفت با چنین روندی پرداخته است. از همین رو آمریکا به‌عنوان دولت خواهان حفظ وضع موجود، تلاش کرده که از طرق مختلف همچون تحریم‌های اقتصادی، ایجاد اتحادهای منطقه‌ای و ... امنیت ایران را به خطر اندازد.

از طرف دیگر سیر تحول روابط ایران با شرق به‌طور خاص چین نشان می‌دهد که سیاست خارجی دو کشور در سطوح مختلف واجد برخی همپوشانی‌هایی است و این امر، ظرفیت‌هایی در روابط دو کشور ایجاد می‌کند. در سطحی کلان، نگرش ایران و چین به توزیع قدرت در سطوح بین‌المللی و نیز نگرش آنان به نظم بین‌المللی را می‌توان واجد همپوشانی‌هایی دانست (فرهادی و شامیری، ۱۴۰۰)؛ (Farhadi & shamiri, 2021). چین و ایران کشورهای در حال توسعه‌ای هستند که از قدرت آمریکا در همسایگی خودنگران‌اند. همچنین تاریخ چین برخلاف کشورهای غربی مانند انگلیس و آمریکا عاری از هرگونه مداخله داخلی در سیاست داخلی ایران است.

در برخی حوزه‌ها از جمله مبادلات اقتصادی و مبادلات انرژی نیز منافع مشترک عینی وجود دارد که طبیعتاً به همکاری می‌انجامد. نیاز چین به بازارها، منابع انرژی و سایر مواد خام موجب شده است که روابط خود را با رژیم‌هایی که غرب از آن‌ها اجتناب می‌کند را حفظ کند، از جمله ایران که گاهی اوقات به اصطکاک دیپلماتیک بین چین و ایالات متحده منجر شده است (Khan & Changgang, 2018: 20). چین برای محافظت از منافع خود در منابع انرژی ایران، به دنبال تعدیل و به تأخیر انداختن تحریم‌های اقتصادی اعمال‌شده علیه تهران به دلیل فعالیت‌های هسته‌ای آن است

(شریعتی نیا، ۱۳۹۹: ۱۰۳)؛ (ShariatiNia, 2020: 103) & (Garver, 2016). از سوی دیگر، چین منبع سرمایه‌گذاری، فناوری و تا حدودی سخت‌افزار نظامی است (Green & Roth, 2021: 16). بنابراین از آنجا که نیروهای ساختاری تشدیدکننده تخصیص میان ایران و آمریکا احتمالاً تداوم خواهند یافت، دیگر بحث «انتخاب» برای گرایش به چین اهمیتی ندارد، بلکه یک «ضرورت» خواهد بود؛ چراکه با توجه به ظرفیتی که این کشور دارد، ارتباط با آن ضروری است. البته ناگفته نماند که موفقیت چنین سیاستی مستلزم مدون، معین و مفهوم یافته و ساختارمند بودن همکاری است. هرچند که عضویت دائم ایران در سازمان شانگهای و سند همکاری ۲۵ ساله یک‌قدم روبه‌جلو است، ولی ایران در بیشتر گروه‌بندی‌های این کشور، غایب است و عدم ایجاد روابط راهبردی و حضور فعال ایران در این گروه‌بندی‌ها، یک آسیب محسوب خواهد شد.

در مجموع، اگر ایران الگوی روابط خود را با آمریکا همچنان تخصیص‌نادهد، علیرغم نگاه منفی مخالفان روابط با چین، راهی جز دوستی با چین برای تعدیل فشارهای ساختاری نیست و مؤلفه اصلی تأمین‌کننده این پیوند نیز همکاری ساختارمند و مفهوم یافته در روابط با چین است. گسترش همکاری ساختارمند با چین می‌تواند نقش پررنگی در تعدیل فشارهای ساختاری بر ایران داشته باشد و فضای مانور بین‌المللی را برای آن گسترش دهد، و این یک منطبق راهبردی است که ضرورت اتحاد با چین را آشکار می‌سازد. البته لازم به ذکر است که اگر قدرت چانه‌زنی در بلوک‌ها نداشته باشیم بیم وابستگی دارد که تأمین‌کننده منافع ملی نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

وضعیت بین‌المللی پسا جنگ سرد با دو واقعیت مهم مشخص می‌شود: نظم به‌مثابه توزیع توانمندی‌ها به‌صورت سلسله‌مراتبی بوده و ایالات متحده در رأس این ساختار است. در عین حال، برخی از قدرت‌های درجه دوم چون چین به‌طور پیوسته در حال رشد بودند. ممکن است چندین دیدگاه برای رشد چین در نظر گرفته شود. این دیدگاه‌ها می‌تواند تک‌قطبی چین؛ دوقطبی چین و ایالات متحده؛ و چندقطبی چین، ایالات متحده و تعدادی از کشورهای دیگر باشد. از دید مقاله حاضر دیدگاه دوم بیشترین احتمال ممکن را دارد. چشم‌انداز تک‌قطبی چین احتمال ضعیفی دارد، زیرا بعید به نظر می‌رسد که چین بتواند بر اساس معیارهای قدرت، آمریکا را پشت سر بگذارد. از طرف دیگر، ظهور چین و شکاف قدرت چین و آمریکا با کشورهای دیگر دو عامل اساسی برای تقویت چشم‌انداز دوقطبی است.

به‌واقع، بررسی روندهای مختلف بین‌المللی به‌ویژه رقابت‌های ایجادشده در روابط دو قدرت چین و آمریکا و توزیع توانمندی‌ها نشان می‌دهد که امکان وقوع مهم‌ترین تغییر سیستمیک (دوقطبی شدن نظم بین‌الملل چین و آمریکا) و رسیدن تدریجی این فرایند به بلوغ، بسیار بیشتر از گذشته خواهد شد. با این حال، این نظم مشروط به مواردی است؛ از جمله این که چین بدون ادامه

بحران‌های داخلی و با حفظ وحدت سیاسی خود، به رشد ادامه دهد. همچنین این رشد به صورت بی‌همتا نسبت به سایر کشورهای نوظهور تداوم یابد.

طبیعتاً تحقق چنین شرایطی می‌تواند مهم‌ترین پنجره فرصت و چالش را به روی بازیگرانی از جمله ایران نیز بگشاید. این وضعیت برای کشورهای نظیر ایران متضمن این پیامد است که چنین بازیگرانی بیشتر در معرض فشارهای سیستمی قرار می‌گیرند و باید نقش خود را مشخص و دست به انتخاب بزنند. چراکه عدم عضویت در بلوک‌بندی‌های موازنه‌ای قدرت‌های بزرگ باعث می‌شود بیش‌ازپیش وجه‌المصالحه توافقات آن‌ها قرار گیرد و امنیت ملی را با تهدیدات جدی مواجه خواهد ساخت. از طرفی برخی از فرصت‌ها را از جمله تبدیل چین به یک شریک راهبردی و در دسترس برای ایران را باعث می‌شود که مستلزم همکاری ساختارمند و سیاستی مدون و معین در این زمینه است تا پیوندهای ساختاری در حوزه‌های مختلف با چین گسترش یابد که زمینه اتحاد راهبردی فراهم گردد.

در مقابل این رویکرد برای جهت‌گیری ایران، رویکرد مخالفی نیز وجود دارد. لیکن باید متذکر شد که با تداوم تخاصم ایران و آمریکا، گسترش همکاری ساختارمند با چین می‌تواند فشارهای ساختاری و هژمونیک را بر ایران کاهش دهد. در واقع، ایران به کشورهایی نیازمند است که بتوانند این فشارها را تعدیل دهند و چین از کاندیداهای بالقوه‌ای است که می‌تواند نقش پررنگ‌تری برای تعدیل فشاری بین‌المللی ایفا کند و این‌یک منطق راهبردی است که ضرورت اتحاد با چین را مسجل می‌سازد.

منابع فارسی

۱. امیدی، ع. (۱۳۸۶). ضرورت توجه به فشارها و فرصت‌های نظام بین‌الملل در هدایت سیاست خارجی توسعه‌گرا. در: گروهی از نویسندگان. *کنفرانس ملی چشم‌انداز بیست‌ساله و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا*، تهران: نشر پژوهش‌شکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۲. بوزان، ب و ویور، ا. (۱۴۰۰). *مناطق و قدرت‌ها*. ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهش‌شکده مطالعات راهبردی، چاپ سوم.
۳. دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۹۴). *اصول و مبانی روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
۴. شریعتی‌نیا، م. (۱۳۹۸). روابط ایران و چین؛ گذار از مثلث رمانتیک به پیوند پایدار. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۱(۳)، ۸۲-۶۴.
۵. صفری، ف. احمدی، ح. برزگر، ک. (۱۴۰۰). بررسی رویکرد چین و روسیه به نظم منطقه‌ای در اوراسیا. فصلنامه مطالعات بین‌المللی، ۱۸(۱)، ۱۴۳-۱۲۲.

۶. فرهادی، ز. شامیری، ا. (۱۴۰۰). قدرت، نظم موجود و موازنه در سیاست خارجی (بررسی مقایسه‌ای چین و ایران). فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳(۴۷)، ۸۱-۱۰۳.

English References

1. Beckley, M. (2018). *Unrivaled: why America will remain the world's sole superpower*. Cornell University Press.
2. Campbell, K. (2016). *The Pivot: The Future of American Statecraft in Asia*. New York.
3. César, A; Agnol, D. (2018). Balancing in unipolarity: who is afraid of balance of power? *Brazilian Journal of International Relations*, 7(3).
4. Cooley, A., Nexon, D; Ward, S. (2019). Revising order or challenging the balance of military power? An alternative typology of revisionist and status-quo states. *Review of International Studies*.
5. Cimek, G. (2021). A new epoch of Sino-Russian relations and their regional and global influence. *Journal of Contemporary Eastern Asia*, 20(2).
6. Garver, J.W. (2016). *China's Quest: The History of the Foreign Relations of the People's Republic of China*. New York: Oxford University Press.
7. Gautam, A. (2014). Alliance Politics in a Unipolar World, *IOSR Journal of Humanities and Social Science*. 19(3).
8. Green, W., Roth, T. (2021). *China-Iran Relations: A Limited but Enduring Strategic Partnership*, U.S.-China Economic and Security Review Commission.
9. Grossman, D. (2021). Biden Will Inherit Healthy Indo-Pacific Alliances. RAND Corporation, Available at <https://www.rand.org/blog/2021/01/biden-will-inherit-healthy-indo-pacific-alliances.html>.
10. He, K. (2018). Role conceptions, order transition and institutional balancing in the Asia-Pacific: a new theoretical framework. *Australian Journal of International Affairs*.
11. Ikenberry, J. (2006). *After Victory*, Chicago: Stanford University Press.
12. Ikenberry, J., Mastanduno, M., Wohlforth, W. (2009). Introduction: Unipolarity, State Behavior, and Systemic Consequences. *World Politics*, 61(1).
13. Kennedy, P. (1989). *The Rise and the Fall of the Great Powers*, New York: Vintage.
14. Krauthammer, C. (2002/03). The Unipolar Moment Revisited. *The national Interest*, 5-17.
15. Khan, Z., Changgang, G. (2017). China's Energy Driven Initiatives with Iran: Implications for the United States. *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*

- 11(4). 15-31.
16. Layne, C. (2012). This Time It's Real: The End of Unipolarity and the Pax Americana. *International Studies Quarterly*, 56(1), 203–213.
17. Maher, R. (2018). Bipolarity and the Future of U.S. China Relations. Citation: *Political science quarterly*. 133(3).
18. Mearsheimer, J. (2019). Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order. *International Security*, 43 (4).
19. Mearsheimer, J. (1990). Back to the Future: Instability in Europe After the Cold War. *International Security*, 15(1).5–56.
20. Oxford Analytica. (2017). Global Trends to 2035 Geo-politics and international power, European Parliamentary research service.
21. Posen, B R. (2009). Emerging Multipolarity: Why Should We Care? *Current History* 108(721), 347–352.
22. Reynolds, D. (2001). *One World Divisible: A Global History Since 1945*. London: Penguin.
23. Rozman, G. (2014). *The Sino-Russian Challenge to the World Order: National Identities Bilateral Relations, and East versus West in the 2010s*. Stanford, CA: Stanford University Press.
24. Silove, N. (2016). The Pivot before the Pivot: U.S. Strategy to Preserve the Power Balance in Asia. *International Security*. 40.
25. Tunsjø, Ø. (2018). *The Return of Bipolarity in World Politics*, Columbia University Press.
26. Varisco, A E. (2013). Towards a Multi-Polar International System: Which Prospects for Global Peace? *e-International Relations*.
27. Wallsh, D. (2013). Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity. *The Fletcher Forum of World Affairs*. 37(2).
28. Wohlforth, W. C. (1999). The Stability of a Unipolar World. *International Security*. (24).
29. World Bank. (2018). GDP (current US\$), Available at: <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD>.
30. Xuetong, Y. (2019). *Inertia of History: China and the World by 2023*, Translated by Alexander A. Bowe, Cambridge Scholars Publishing.
31. Zakaria, F. (2008). *The Post-American World*, New York: Norton.

32. Zhang, Z. (2021). US-China rivalry: who has the stronger military? Available at: <https://www.scmp.com/news/china/military/article/3140681/us-china-rivalry-who-has-stronger-military>

Translated References to English

1. Buzan, B., Waever, O. (2021). Regions and Powers: The Structure of International Security. Translator Rahman Ghahramanpour, Third Edition, Institute for Strategic Studies. **(In Persian)**
2. Beckley, M. (2018). Unrivaled: why America will remain the world's sole superpower. Cornell University Press.
3. Campbell, K. (2016). The Pivot: The Future of American Statecraft in Asia. New York.
4. César, A; Agnol, D. (2018). Balancing in unipolarity: who is afraid of balance of power? Brazilian Journal of International Relations, 7(3).
5. Cooley, A., Nexon, D; Ward, S. (2019). Revising order or challenging the balance of military power? An alternative typology of revisionist and status-quo states. Review of International Studies: 1 of 20.
6. Cimek, G. (2021). A new epoch of Sino-Russian relations and their regional and global influence. Journal of Contemporary Eastern Asia, 20(2).
7. Dehghani Firouzabadi, S. J. (2018). Principles and Foundations of International Relations (I). Tehran: Samat. **(In Persian)**
8. Farhadi, Z., Shamiri, A. (2021). Power, Existing Order, and Balance in Foreign Policy (A Comparative Study of China and Iran). Journal of Political and International Research, 13(47). **(In Persian)**
9. Garver, J.W. (2016). China's Quest: The History of the Foreign Relations of the People's Republic of China. New York: Oxford University Press.
10. Gautam, A. (2014). Alliance Politics in a Unipolar World, IOSR Journal of Humanities and Social Science. 19(3).
11. Green, W., Roth, T. (2021). China-Iran Relations: A Limited but Enduring Strategic Partnership, U.S.-China Economic and Security Review Commission.
12. Grossman, D. (2021). Biden Will Inherit Healthy Indo-Pacific Alliances. RAND Corporation, Available at <https://www.rand.org/blog/2021/01/biden-will-inherit-healthy-indo-pacific-alliances.html>.

13. He, K. (2018). Role conceptions, order transition and institutional balancing in the Asia-Pacific: a new theoretical framework. *Australian Journal of International Affairs*.
14. Ikenberry, J. (2006). *After Victory*, Chicago: Stanford University Press.
15. Ikenberry, J., Mastanduno, M., Wohlforth, W. (2009). Introduction: Unipolarity, State behavior, and systemic Consequences. *World Politics*, 61(1).
16. Kennedy, P. (1989). *The Rise and the Fall of the Great Powers*, New York: Vintage.
17. Krauthammer, C. (2002/03). The Unipolar Moment Revisited. *The National Interest*. 5-17.
18. Khan, Z., Changgang, G. (2017). China's Energy Driven Initiatives with Iran: Implications for the United States. *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies* 11(4). 15-31.
19. Layne, C. (2012). This Time It's Real: The End of Unipolarity and the Pax Americana. *International Studies Quarterly*, 56(1), 203–213.
20. Maher, R. (2018). Bipolarity and the Future of U.S. China Relations. *Citation: Political science quarterly*. 133(3).
21. Mearsheimer, J. (2019). Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order. *International Security*, 43(4).
22. Mearsheimer, J. (1990). Back to the Future: Instability in Europe After the Cold War. *International Security*, 15(1).5–56.
23. Omidy, A. (2007). The need to pay attention to the pressures and opportunities of the international system in guiding development-oriented foreign policy. In a group of authors. *National Conference on Twenty-Year Vision and Developmental Foreign Policy Requirements*, Tehran: Publication of the Strategic Research Institute Expediency Discernment Council. **(In Persian)**
24. Oxford Analytica. (2017). *Global Trends to 2035 Geo-politics and international power*, European Parliamentary research service.
25. Posen, B R. (2009). Emerging Multipolarity: Why Should We Care? *Current History* 108(721), 347–352.
26. Reynolds, D. (2001). *One World Divisible: A Global History Since 1945*. London: Penguin.
27. Rozman, G. (2014). *The Sino-Russian Challenge to the World Order: National Identities Bilateral Relations, and East versus West in the 2010s*. Stanford, CA: Stanford

University Press.

28. Safari, F., Ahmadi, H; Barzegar, K. (2021). A Study of the Sino-Russian Approach to Regional Order in Eurasia, *International Studies Journal (ISJ)*, 18(1). **(In Persian)**
29. Shariatinia, M. (2020). The New Iran-China-US Triangle, *Political and International Approaches*, 11(3). **(In Persian)**
30. Silove, N. (2016). The Pivot before the Pivot: U.S. Strategy to Preserve the Power Balance in Asia. *International Security*. 40.
31. Tunsjø, Ø. (2018). *The Return of Bipolarity in World Politics*, Columbia University Press.
32. Varisco, A E. (2013). Towards a Multi-Polar International System: Which Prospects for Global Peace? *e-International Relations*.
33. Wallsh, D. (2013). Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity. *The Fletcher Forum of World Affairs*. 37(2).
34. Wohlforth, W. C. (1999). The Stability of a Unipolar World. *International Security*. (24).
35. World Bank. (2018). GDP (current US\$), Available at: <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD>.
36. Xuetong, Y. (2019). *Inertia of History: China and the World by 2023*, Translated by Alexander A. Bowe, Cambridge Scholars Publishing.
37. Zakaria, F. (2008). *The Post-American World*, New York: Norton.
38. Zhang, Z. (2021). US-China Rivalry: Who has the Stronger Military? Available at: <https://www.scmp.com/news/china/military/article/3140681/us-china-rivalry-who-has-stronger-military>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی